

کنکاشی در علل معرفتی ناپایداری حکومت علوی

پیروی از ولیّ صالح لازمه بقای حکومت است



تحلیل محمود تسلیمی

زمانی که به تاریخ برای بررسی علل زوال حکومت‌ها

مراجعه می‌کنیم، عمدتاً با عناصری چون بی‌تدبیری و ستم‌پیشگی حاکمان مواجه می‌شویم که به تعبیر حضرت امیرالمؤمنین(ع) از جمله علل قطعی فتنای یک نظام حکومتی است (الملک بقیی مع الکفر و لا یبقی مع الظلم)، اما آنجا که در طول تاریخ با مواردی معدود از شکل‌گیری حکومت صالحان و غیرطاغوت مواجه می‌شویم، در مطالعه نحوه از قدرت افتادن آن حکومت و ناپایداری آن باید عوامل دیگری را مورد بررسی قرار داد. به عنوان یکی از بارزترین مصادیق، می‌توان به حکومت علوی اشاره نمود که به رغم آنکه امام معصوم(ع) بر صدر آن قرار دارد و به هدایت جامعه می‌پردازد، اما مدتی کوتاه پس از شهادت ایشان، این حکومت نیز در ظاهر از میان رفته و افسار هدایت جامعه اسلامی به چنگال معاویه بن ابی‌سفیان می‌افتد. در یادداشت زیر بر برخی مصادیق اجتماعی که می‌توانند باعث سقوط حکومت‌های صالحه شوند با توجه به تجربه حکومت علوی مورد بررسی قرار گرفته‌است.

■ ■ ■

■ فقدان ولی و راهنما

برای بررسی علت ناپایداری حکومت صالحه می‌توانیم به بندهای از دعای افتتاح مراجعه کنیم که در آن از وضعیت اجتماعی به خدا شکایت برده شده‌است. از این دعا که در آن از پنج مسئله به درگاه خداوند به عنوان مسائل اجتماعی مبتلا در عصر غیبت نام برده شده‌است، می‌توان مؤلفه‌های خطرآفرین در مسیر هدایت امت و یباداری مسیر را استخراج کرد. همانگونه که در فراز مهمی از این دعای شریفه می‌خوانیم: «اللهم انک تشک الیک فقد نبینا و غیبه ولینا، و کنه عدونا، و قله عدونا و شدده الفتن بنا، و نظاهر الزمان علینا». یکی از مهم‌ترین مسائلی که قابل شکایت دانسته شده، فقدان نبی و نبود ولی در جامعه‌است. نقش امام در هدایت جامعه اسلامی جایگاهی کلیدی است به گونه‌ای که در تعبیر امیرالمؤمنین(ع) امام به عنوان محور و قطب آسیاب جامعه مطرح شده‌است. ایشان هنگامی که در خطبه‌ای به عدم مشروعیت خلفای پیشین در مسند حکومت اشاره می‌کنند، جایگاه امام جامعه را اینگونه توصیف می‌کنند: «اما والله لقد نقصناه فلان و انه لیعلم ان محلی و منها محل القطب من الرا حیا ینحدر عنی السبیل و لا یرقی الی لاطیر».

(هشیارانه بنگرید قسم به خدا فلائی خلافت را چون تن پوشی به تن کشید در حالی که چون قطب در سنگ آسیاب است، از وجود من سیل جریانات و حرکت‌ها در امت سرازیر می‌گردد و هیچ پرندۀ آوج‌گیری یارای رسیدن به قله این وجود برتر ندارد.)

ایشان همچنین در خطبه ۱۱۹ نهج‌البلاغه، موقعیت خود در جایگاه امام را اینطور توصیف می‌کنند: «موقعیت من محور آهنین سنگ آسیاب است که باید کارها بر محور وجود من بگردد و من در جایگاه خود ثابت باشم که اگر از مرکزیت جامعه بیرون آمدم حرکت‌ها متوقف و بی‌هدف و سنگ‌زیرین نیز دچار اضطراب و آشفتگی می‌گردد.»

همین نقش محوری شخصیتی همچون امیرالمؤمنین در مدار حرکت امت اسلامی سبب می‌شود فقدان ایشان مشکلات فراوانی برای جامعه پدید آید. از آن جمله می‌توان به تفرق و چنددستگی مردم پس از ایشان اشاره کرد. حضرت امیر(ع) خطراتی را که جامعه پس از حضور ایشان متحمل شود، در ایام حیات بارها به عنوان هشدار متذکر شدند. از آن جمله می‌فرمایند: «به خدا سوگند پس از آنکه مرا از دست دادید، سرگردانی شما چند برابر می‌شود. زیرا حق را پشت سر گذاشتید و از نزدیک‌ترین فرد به پیامبر بریده و به دورترین شخص به پیامبر متصل می‌شوید. ایشان پهر ممدی خداکثری از امام جامعه در زمان حیات را موجب سعادت امت برشمردند و بارها خطاب به مردم خواستند: «از من بخواهید و راهنمایی بگیرید تا پیش از آن که مرا از دست بدهید.»

لذا فقدان حضرت امیر(ع) و شهادت ایشان را می‌توان یکی از علل تضعیف حکومت اسلامی و اختیار گرفتن عنان مردم

به دست معاویه دانست.

■ قتل اعداء

یکی دیگر از عوامل محتمل شکست حکومت‌های صالحه، کمی یاران حق و امام‌شناسان مطیع «ولی جامعه» است. یک حکومت هر چه دارای اقتدار سیاسی و نظامی باشد و به جانب حق نیز میل کند اما در صورتی که حامیان جریان حق تعدادشان در حدی نباشد که بتوان با اتکا به آنان امور هدایت جامعه را پیش برد، خداوند لاجرم نعمت حکومت صالح را از چنین جماعتی بازخواهد ستاند.

به همین دلیل است که در فراز دعای شریفه افتتاح، از کمی یاران حق (قله عدونا) به عنوان مانعی برای برپایی حکومت صالح مهدوی به درگاه الهی شکایت می‌بریم. حضرت امیر(ع) خود پیش از بر عهده گرفتن حکومت در پاسخ به خرده‌گیری‌انی که از ایشان علت عدم قیام و احقاق حق را خواستار می‌شدند، به کمی عده و یاران اشاره داشتند و متأسفانه چندی پس از آن که به واسطه «حضور الحاضر» حکومت را پذیرفتند، به اثر عواملی چون فتنه‌ها و عافیت‌طلبی و شهادت گروهی از یاران صدیق ایشان رفته رفته یاران حضرت کاسته شد تا جایی که فریاد «این

نداشت و همین مسئله نیز سبب شد به زودی بسیاری از بیعت‌کنندگان به «بیعت‌شکنان» و «خارج‌شدگان» معروف شوند و از جرگه یاران ایشان خارج شوند. این در حالی بود که قرارگیری حضرت در جایگاه حکومت به معنی قرین شدن امامت و خلافت برای نخستین بار پس از پیامبر اسلام (ص) بود. امیرالمؤمنین نه تنها حامی بار رفتارهای سیاسی بلکه امامی برای هدایت امت به سمت سعادت بود، چنانچه می‌فرمودند: «گر مرا اطاعت کنید، شماراان شاءالله به سوی مسیر بهشت هدایت می‌کنم، حتی اگر با سختی شدید و دشواری‌های تلخ همراه باشد.»

■ کثرت اعداء

در دعای شریف افتتاح از زیادت دشمنان نیز به درگاه الهی شکایت شده‌است. وجود دشمنان فراوان برای پیشبرد اهداف هر حکومتی یک مانع اساسی به شمار می‌آید. در طول چهار سال حکومت حضرت امیر، حداقل سه گروه از دشمنان علیه ایشان قیام کردند که تا حدود بسیار زیادی زیرساخت‌ها و بنیه حکومت علوی را تضعیف کرد. البته باید اشاره کرد که کثرت دشمنان فی‌نفسه نمی‌تواند عاملی برای براندازی و تضعیف حکومت صالحان به شمار



یکی از عوامل محتمل شکست حکومت‌های صالحه، کمی یاران حق و امام‌شناسان مطیع «ولی جامعه» است. خداوند نعمت حکومت صالح را از چنین جماعتی بازخواهد ستاند

عمار» سر دادند.

ایشان در توصیف یاران بازمانده خود و قیاس آنان بااصحاب حضرت رسول چنین می‌فرمایند: «من یاران محمد(ص) را دیدام. کسی از شما را مانند آنان نمی‌بینم. اصحاب آن حضرت (از مداومت جهاد) زولیده مو و غبارآلود بودند؛ در حالی که شب را در سجده و قیام به صبح می‌رساندند. گاه پیشانی و گاه صورت در پیشگاه حق زمین می‌نهادند. از یاد معاد مضطرب و پریشان بودند. پیشانی آنان از سجده همچون زانوی بز پینه داشت. چون یاد خدا می‌شد اشک از دیدگانشان سرازیر می‌شد و گریبانشان از گریه تر می‌شد.»

بسیاری از بیعت‌کنندگان با امیرالمؤمنین(ع) ایشان را از جایگاه خلیفه‌ای همچون خلفای پیشین می‌دیدند و برایشان تفاوتی میان پیروی از ایشان و سایرین وجود

دنیاخواهی و نفس پرستی در سطح

جامعه و حتی کارگزاران ممکن است چنان نفوذ نماید که حق‌گرایی و میل به جهاد تبدیل به سستی و باطل‌گرایی می‌شود. در چنین شرایطی امام(ع) نمی‌تواند سخن حق خود را به مردم بقبولاند و آنان را به جهاد در مسیر حق ترغیب کند

زایل می‌سازند. یکی از بسترهای مهم بروز فتنه، عدم‌ادراک و فهم افعال ولی جامعه‌است. پیش‌افتادن از ولی جامعه می‌تواند منجر به آن شود که امام(ع) بر اساس فشار جمع تن به حکمیت با حضور ابوموسی اشعری دهد و نیز ممکن است روزی امام و رهبر جامعه توسط گروهی از شیعیان با صفت «مذل المؤمنین» خوانده شود.

یکی دیگر از بسترهای بروز فتنه، دور کردن آنها از میانی دینی و ایجاد تفرقه میان مردم و دسته‌دسته کردن آنان است. امام علی(ع) شرایط جامعه تحت هدایت خود را چنین توصیف می‌کند: «بدانید که شما پس از دینداری بی‌دین شدید و بعد از الفت و برادری حزب، حزب شدید و تعلقی به اسلام جز نام آن ندارید و از ایمان جز نشانه‌های ظاهرای‌اش را نمی‌دانید.»

در بازار فتنه، تنها بصیرت و روشنگری است که می‌تواند همچون شعله‌نوری رهروان را از مسیر ضلالت برهاند. حضرت امیر(ع): «بین شما و اهل‌قبله (دیگر مسلمانان) باب جنگ گشوده شد و این پرچم را به دوش نمی‌کشد مگر آنکه اهل بصیرت و استقامت و دانای بحق عالمی برای براندازی و تضعیف حکومت صالحان به شمار

■ تظاهر زمان

دنیابرستی و ظاهرگرایی مردم و کارگزاران حکومت و طلب حکومت برای منفعت شخصی از دیگر عوامل تضعیف حکومت صالح(ع) امام(ع) تعارض هدف خود و مردم را در خصوص قیام اینگونه عنوان می‌کند: «مسئله من و مسئله شما یکی نیست من شما را برای خدا می‌خواهم و شما مرا برای خودتان می‌خواهید.»

در نهج‌البلاغه عبارات فراوان دیگری نیز وجود دارد که حضرت از رفتارهای مسرفانه یا دنیاگرایی برخی کارگزاران درجه یک حکومت ابراز خشم کرده و حتی برخی را طرد و از حکومت اخراج می‌کنند.

وجود چنین عباراتی در بیان امام نشان می‌دهد دنیاخواهی و نفس‌پرستی در سطح جامعه و حتی کارگزاران ممکن است چنان نفوذ نماید که حق‌گرایی و میل به جهاد تبدیل

به سستی و باطل‌گرایی می‌شود. در چنین شرایطی امام(ع) نمی‌تواند سخن حق خود را به مردم بقبولاند و آنان را به جهاد در مسیر حق ترغیب کند.

■ فرجام سخن

با برشمردن عوامل فوق می‌توان چنین نتیجه گرفت که تضمین پایداری حکومت تنها با صالح بودن شخصی ولی جامعه ممکن نیست چراکه حتی حضور امام معصوم در رأس حکومت امیرالمؤمنین به دلیل عدم همراهی مردم و نبود کارگزاران شایسته پس از ایشان تضعیف شد و نهایتاً به غصب معاویه درآمد. خلاصه سخن آن که همانطور که حکومت صالح موظف به رعایت حق رعیت است، رعیت نیز تکالیفی در مقابل حکومت برعهده دارد که بقای حکومت می‌فرمایند: «خداوند از حقوق خود حقوقی را بر بعضی در گرو تعهد امت به آن است. همانگونه که حضرت امیر(ع) می‌فرمایند: «خداوند از حقوق خود حقوقی را بر بعضی مردم نسبت به بعضی دیگر واجب گرداند و آن حقوق را در جهات و حالات باهم برابر قرار داد و بعضی را در برابر بعضی دیگر واجب کرد و بعضی واجب نکرد مگر به انجام حق که در برابر آن است. بزرگ‌ترین چیزی که از این حقوق واجب فرمود حق رعیت بر حاکم بر رعیت و حق رعیت بر حاکم. این فریضه‌ای است که خداوند برای هر یک نسبت به دیگری واجب کرده و این حقوق را موجب برقراری الفت و ارجمندی دینشان قرار داد. رعیت اصلاح نشود مگر به اصلاح حاکمان و حاکمان اصلاح ندرند مگر به استقامت رعیت... ازجمله حقوق واجب خدا بر بندگان این است که به اندازه طاعت خود به خیرخواهی یکدیگر بر خیزند و در کمک به هم برای اقامه حق در بین خود اقدام کنند و هیچ کس – گرچه منزلتش در حق عظیم باشد و فضیلتش در دین بر دیگران پیشی داشته باشد – چنان نیست که در ادای حق به خدا بر او واجب کرده محتاج به کمک نباشد و هیچ کس – گرچه او را کوچک شمارند و در دیده حقیر ببینند – کمتر از آن نیست که در ادای حق به دیگران کمک کند یا از سوی دیگران کمک شود.»

درنگ



گزارشی از یک مناظره مکتوب پرحاشیه

بالاخره فقه نظام‌سازان داریم یا نه؟

مورد سؤال قرار داده بود اما در بخشی از این نامه نیز به پاسخ ادعای وی پرداخته است: «اگر از موضع کلام سیاسی اسلام به بحث‌های ایشان بنگریم، گوهر مباحث آقای نصیری به ختنی‌سازی حکومت اسلامی در دوران غیبت معصوم (ع) منجر می‌شود. ایشان با زبان پنهان و آشکار این پیام را به مخاطبشان منتقل می‌کنند که حکومت اسلامی در دوران غیبت با محوریت فقه و فقه اقامه می‌شود و در جایی که دستگاه فقه ما قدرت پاسخگویی به انتظارات، من جمله نظام‌سازی ندارد، حکومت اسلامی در دوران غیبت، یک حکومت حداقلی است و نباید آرزوی احیای تمدن اسلامی را داشته باشد.

به بیان دیگر، پیام وی این است که باز کردن دایره حکومت اسلامی، بالا بردن توقعات و قدم نهادن در مسیر پیشرفت اسلامی و تمدن‌سازی جزو تلاش‌های بی‌حاصلی است که در این دوران صورت می‌گیرد و صحیح این است که همه منتظر (به معنای دعاگو) ظهور امام زمان (ارواحنا فداه) بشنیم و دست از این ادعاهای گزاف برداریم.

آقای نصیری در شرایطی وارد فاز زیرآب فقه زدن شده‌اند که قبلاً به زعم خودشان خفایت میراث فلسفی شیعه به خصوص حکمت صدرایی را نفی کرده‌اند و از صلاحیت مطلق فقه اخباری نسبت به فلسفه سخن رانده‌اند و حال که چندی است وارد کوتاه‌سازی قد و قواره فقه و به تبع آن حوزه‌های علمیه شده‌اند، معلوم نیست نهایتاً در منظر او چه چیزی از اندیشه اسلامی باقی مانده است و آیا از نظر ایشان امروز کاری جز به انتظار ظهور نشستن و دعاگویی، باقی مانده است یا خیر.»

در چند روز گذشته مهدی نصیری با دفاع از اظهارات خود به این بخش از سخنان حجت‌الاسلام غلامی طی نامهای پاسخ داد که بخشی از آن بدین شرح است: «قصدم در مباحث اخیر پیرامون «فقه و تمدن‌سازی» زدن زیر آب فقه (به تعبیر آقای غلامی) نیست بلکه به زعم خودم (چقدر درست باشد والله اعلم و البته آقای غلامی نگوید بیا سراغ من یا فلان عالم جلیل‌القدر تا مطمئن شوی درست است یا نه، چون این اطمینان فقط با مراجعه به فصل الخطاب معصوم به دست می‌آید و تا او در پرده غیبت است بنده اگر به نظری متفاوت با بزرگان غیر معصوم برسم، حق ندارم از نظرم دست بردارم مگر آن که به هر دلیل مطلقان نظیر کنونی‌ام برایم باورمند شود) نجات دادن فقه عصر غیبت و زمانه سیطره مدرنیته از زیر بار یک توقع و انتظاری است که بر عهده او نیست و گذاشتن چنین تکلیفی بر دوش فقه و به تبع آن بر دوش نظام مبارک جمهوری اسلامی به مصلحت دین و فقه و نظام نیست. قصدم این است که انتظارات واقعی و عملی را (که البته دستاوردهایی بسنسیار عظیم خواهد داشت و تا کنون داشته است) از فقه و نظام انحصاری آن برای دین و فقه در عصر حضور و غیبت ثابت است) مطرح نیست اما در روزگار آموزش‌محور و سکولار فقه – که به باورم تداوم ولایت رسول‌الله و اهل بیت علیهم‌السلام در عصر غیبت است – سبک کنیم تا ان شاءالله همگی در آینده‌ای نزدیک تغییر و اصلاحات دست زد و البته این توان و تنها باید به طور نسبی و در حد مقدور به تغییر و اصلاحات دست زد و البته این توان محدود و نسبی تمدن‌سازی در زمانه جدید (صرف نظر از مانعیت غیبت که آن هم به مردم برمی‌گردد) نه به دلیل ضعف و نقصان دین و فقه و فقها به عنوان علت فاعل، بلکه به جهت انحطاط و ویرانی علت قایی که بستر تمدنی مدرن است، برمی‌گردد و از این رو تحلیل روشنفکران که این مسئله را به عقب‌ماندگی فقه و دین و پیشرفت فنی و کمال یافتگی تمدن جدید ربط می‌دهند، مردود است.»

به دنبال انتشار این مقاله، حجت‌الاسلام رضا غلامی استاد حوزه و دانشگاه، مطلبی را با تیتَر «سخنی با مهدی نصیری» در پاسخ به مطلب نصیری منتشر کرد که نقدی بر ادعای نصیری بود. گرچه این نامه بیشتر به حواشی پرداخته و اساساً رویکرد و شخصیت نصیری و سواد وی را

مهدی نصیری نویسنده و پژوهشگر حوزه هفتنه گذشته یادداشتی تحت عنوان «بالاخره فقه نظام‌ساز است یا خیر؟» منتشر کرد که بسامد زیادی میان اهالی اندیشه داشت. در بخشی از این یادداشت که در آن در خصوص توان فقه برای نظام‌سازی در عصر کنونی تشکیک شده بود، آمده است: «اساساً مسئله و معضل عدم کفایت فقه سنتی و موجود برای اداره جامعه مربوط به یک قرن اخیر است و در قرون گذشته چنین موضوعی تقریباً مطرح نبوده‌است و مردم مسلمانی که مقید به دینی و فقهی زندگی کردن بوده‌اند بر اساس همین فقه همه امور زندگی خود را انجام و سامان می‌داده‌اند و اگر در آن دوران، حکومتی فقهی و دینی هم تشکیل می‌شد همین فقه از عهده اداره امور جامعه تا حد زیادی برمی‌آمد و به هیچ وجه با این حجم از گر‌های نظری و عملی کنونی مواجه نمی‌شد.

بنابراین سؤال اساسی این است که چه اتفاقی در یک قرن اخیر رخ داده‌است که چالش ناتوانی فقه سنتی در اداره امور جامعه و ضرورت ارتقا با انطباق آن با مقتضیات و پیشرفت زمانه مطرح شده است؟ روشن است که اتفاق رخ داده چیزی جز مدرنیته و تمدن جدید غرب و ورود و رسوخ آن به شرق و جوامع اسلامی نیست که ساختارهای تمدنی را در عرصه‌های اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی و سیاسی دگرگون و با تغییراتی عمیق مواجه کرده‌است اما مسئله مهم این است که کوتاه‌ها و فقه ما درباره این پدیده فوق‌العاده تاثیرگذار و ساختار آفرین و نظام ساز کمترین بحث و تحلیل و روشنفقانی ندارد. همان حوزه و فقه و اصولی که در برخی از موشکافی‌هایش دنیایی از بحث و قیل و قال بعضاً کم‌فایده وجود دارد.

حوزه و فقه ما مثل معصوم مردم تحت تاثیر نظریه سیر خطی پیشرفت تاریخ و تمدن (که هیچ استناد علمی و تاریخی درست و ثابت شده ندارد و بر خلاف نصوص قرآنی و صدها روایت است اما به دلیل غلطی‌های در نظام آموزشی مدرن و رسانه‌های جدید شهرت و قطعیتی غیرقابل بحث یافته‌است) معتقد به مشروعیت و مطلوبیت تمدن جدید در ساخت معیشت و ساختارهای مادی مانند بانک و بورس و بیمه و رسانه و حمل و نقل و... است. البته در مطلع ورود مظاهر مدرنیته به جامعه ما مخالفت‌ها و نقدها و مقاومت‌هایی از سوی برخی علما و فقها در برابر آن صورت گرفت اما نتوانست در برابر سیلاب سهمگین نظری و عملی مدرنیته تاب بیاورد و لذا به محاق رفت.

فقه در قیاس با جامعه و تمدن سنتی ماقبل مدرن (جدای از مشکل غیبت امام معصوم)، ارزش‌ها و احکامش با نظام‌ها و ساختارهای حاکم در تلاطم و تناسب بوده و اساساً بیست نظام‌سازی (مقصودم در اینجا تاسیس حکومت و نظام سیاسی نیست که مشروعیت انحصاری آن برای دین و فقه در عصر حضور و غیبت ثابت است) مطرح نیست اما در روزگار کنونی نظام‌سازی مستقل و خالص و یکدست دینی و فقهی در قبال ساختارها و نظامات مدرن اغلب غیرعملی و منتفی است و تنها باید به طور نسبی و در حد مقدور به تغییر و اصلاحات دست زد و البته این توان محدود و نسبی تمدن‌سازی در زمانه جدید (صرف نظر از مانعیت غیبت که آن هم به مردم برمی‌گردد) نه به دلیل ضعف و نقصان دین و فقه و فقها به عنوان علت فاعل، بلکه به جهت انحطاط و ویرانی علت قایی که بستر تمدنی مدرن است، برمی‌گردد و از این رو تحلیل روشنفکران که این مسئله را به عقب‌ماندگی فقه و دین و پیشرفت فنی و کمال یافتگی تمدن جدید ربط می‌دهند، مردود است.»

به دنبال انتشار این مقاله، حجت‌الاسلام رضا غلامی استاد حوزه و دانشگاه، مطلبی را با تیتَر «سخنی با مهدی نصیری» در پاسخ به مطلب نصیری منتشر کرد که نقدی بر ادعای نصیری بود. گرچه این نامه بیشتر به حواشی پرداخته و اساساً رویکرد و شخصیت نصیری و سواد وی را